

بن مایه باور "نور و تاریکی" در اندیشه های کهن ایرانی

ایمان نوروزی

کارشناس ارشد فرهنگ و زبانهای باستانی

بر آسمان می تازد و آن را تیره می کند. پس به زمین هموار یورش می برد. زمین بر خود می لرزد و کوه ها ایجاد می شوند. بر آب می تازد و تلخ و شورش می سازد. بر پیش نمونه‌ی حیوانات، گاو بکتا آفریده، و پیش نمونه‌ی انسان، کیومرث، هم می تازد و آنها را از پای در می آورد. بنا بر باورهای زرتشتی، انسان های امروز که از نطفه‌ی کیومرث آند جزو سپاه هرمزد در نبرد تاریخی با اهریمن زشت خو هستند. در پایان تاریخ، در سه دوره به رهبری سه فرزند زرتشت، "هوشیدر"، "هوشیدرماه" و "سوشیانس"، اهریمن کاملاً از پای می افتد و به طور کامل نابود می شود. بدین ترتیب عنصر پلید تاریکی از عنصر والای نور جدا و تصفیه می شود. پس دوره های اصلی تاریخ اساطیری زرتشتی سه دوره است: "بندهش" به معنی آغاز آفرینش، "گومیزشن" به معنی آمیزش نور و ظلمت و "ویزارشن" به معنی جداسازی نهایی نور و تاریکی از هم.

همزمان با باور های رسمی زرتشتی، در لایه های مخفی جامعه، اندیشه "زروانیسم" با قدرت جریان داشت. گروهی از پژوهشگران، "زروانیسم" را بدعتی در دین زرتشتی می دانند. اما باور درست تر آن است که پیدایش "زروانیسم" را به سالها پیش از شکل گیری مذهب زرتشتی منسوب بدانیم. به باور بسیاری از دانشمندان، "زروانیسم" از ادیان ریشه دار و بومی جنوب غرب آسیا بوده که بعد ها آریاییان با آن آشنا شدند و به همان صورت عامه پسند و بومی در میان مردم به حیات خود ادامه داده است. حتی نقش تکراری آتشگاه زرتشتی بر پشت سکه های ساسانی - که از زمان اردشیر بابکان مرسوم شد و در زمان شاپور یکم، دو آتشکار هم بدان اضافه شد - تنها می تواند به عنوان ردیابی از دین اشرافی و مورد پذیرش دربار اعتبار داشته باشد. پژوهش های اخیر نشان می دهد که در زمان تسلط دین رسمی زرتشتی، مردم عامی به "زروانیسم" گرایش داشته اند. در "زروانیسم" دو بن نگری زرتشتی یا همان اعتقاد به اصل جدایی نور و تاریکی تا حدودی تعدیل می شود. زروانیست ها خدای پدری را به نام "زروان درنگ خدای" در نظر می گیرند که پدر و مادر نور و تاریکی، هر دو، است. "زروان" موجودی دو جنسیتی است. او تنها بود و آرزوی داشتن فرزندی داشت. پس مراسم قربانی به جای آورد. سال ها کارش قربانی کردن و نذر و نیاز بود تا آنکه خسته شد و در دلش شک کرد که آیا قربانی هایش تأثیری دارد یا بیهوده است. از شک او نطفه‌ی تاریکی اهریمن در دلش بسته شد. از قربانی هایی که کرده بود نیز نطفه‌ی نورانی هرمزد حاصل شد. "زروان" نیت کرد که اگر بچه ای بیاورد، او را پادشاه جهان خواهد کرد. اهریمن این سخن را شنید و نارس و زود به دنیا آمد. زروان چون او را دید و طبیعت پلیدش را شناخت، به اصل ماجرا پی برد ولی چون قسم خورده بود پادشاهی دنیا را برای مدت معینی - که

نور و تاریکی و خاصیت شگفت آنها در نفی یکدیگر، الهام بخش اساطیر، افسانه ها، اشعار و باور های اعتقادی ایرانیان باستان بوده است. در کتاب زرتشتی "بندهش"، نویسنده - که قطعاً از موبدان فرهیخته پارسی بوده - نور را نماد هر چیز خوبی که بتوان در خاطر آورد و تاریکی را نماد همه‌ی بدی های قابل تصور می داند. دانایی و سخاوت نور است و جهل و تنگ نظری ظلمت. رهبران دینی ایران باستان با این تمثیل عامه فهم، سخت ترین و غیر قابل توجیه ترین اصول دینی را برای مردم پذیرفتنی و قابل درک می ساختند.

در باور سنتی زرتشتی، نور و تاریکی دو گوهر جدا از هم بودند. این دو گوهر همیشه بوده اند، زیرا در ازل، زمانی وجود ندارد که آغازی برای آن دو بن در نظر بگیریم. دو گوهر نور و تاریکی، چون شب و روز بودند



که نبود یکی به معنای وجود دیگری بود. هرمزد که اصل و گوهر روشنی است به دلیل علم مسلط خود از وجود اهریمن آگاه بود. اهریمن هم که گوهر بدی و پست نژادی است به دلیل اصل پس دانش خود از وجود هرمزد بی خبر. هرمزد اراده می کند که تاریکی را برای همیشه نابود کند. پس بارقه ای می فرستد و اهریمن حریص را به مرز روشنایی می کشد. او با دیدن جهان مینوی هوس داشتن آن می کند و بر آن می تازد. در یورش نخست، اهریمن بر اثر وردی که هرمزد می خواند، از پا می افتد و در مغاک بیهوش می شود. پس هرمزد آفرینش موجودات مادی را به شکل بی حرکت و بی پیری آغاز می کند. سه هزار سال بعد اهریمن به خواهش دخترش، "جهی"، به هوش می آید و به همراهی دیوان نبرد عظیم خود را آغاز می کند؛ نبردی که تا کنون ادامه دارد. او

ما هنوز در آنیم- به اهریمن بخشید و هرمزد را وعده‌ی پیروزی بر اهریمن در پایان نه هزار سال داد. "زروانیسم" به دلیل اعتقاد به قضا و قدر، در بین مردم محبوبیت زیادی داشت تا آنکه با ورود اسلام به ایران، به دلیل همین نقطه‌ی ضعف که در مباحثات مذهبی در دربار مامون عباسی موجب شکست راهبان زروانیست از دانشمندان مسلمان می شد، به عمد، از متون مذهبی حذف شد.

در بحث آمیختگی نور و ظلمت، پژوهشگران اروپایی همیشه گزیده ترین بخش مقالات خود را به مانویت اختصاص می دهند. "مانی" که در نخستین سال های سیطره حکومت نوپای ساسانی می زیست، یکی از شاگردان "الخصایی" بود که در جوانی مدعی پیامبری دین جدیدی شد. او در آیین گنوستیکی خود، عقایدی از دین های بودایی، مسیحی و زرتشتی وارد کرد و آمیزه‌ی بی کامل و بی نقص ساخت. این دین به دلیل تطابق و انعطاف چشمگیر در برابر فرهنگ های بومی جنوب غرب آسیا، از چین تا اروپا را درنوردید. "مانی" ایده‌ی جدایی نخستین نور از ظلمت را باور داشت ولی ادامه‌ی ماجرا را به شکلی دیگر ترسیم می کرد. ایزدان مینوی در برابر حمله‌ی اهریمن چاره‌ای جز قربانی کردن گروهی از خود در برابر نجات بقیه نداشتند. آنها هرمزد بخ و پنج فرزندش را در پیش اهریمن افکندند تا با خوردن آنها، اهریمن سیر شود و از ادامه‌ی نبرد چشم پوشد. هرمزد بخ به کوشش مهر ایزد نجات می یابد ولی پنج فرزندش در درون تاریکی ها اسیر می شوند. اهریمنان شروع به زاد و ولد می کنند تا اسارت نور در درون خود را گسترده تر کنند. انسان ها هم از زاد و رود آن ها هستند. وظیفه‌ی انسان در این ماجرا این است که با راهنمایی پیامبرانی که بهمن بزرگ می فرستد، تن خود را به روزه و ریاضت بسپارند تا ذرات نور را از بدن خود آزاد سازند. این ذرات نور ابتدا به ستون روشنی که همان راه شیری است می رود. از آنجا به ماه و بعد به خورشید و آنگاه به بهشت موقتی وارد می شود که در آخرالزمان به بهشت جاوید می پیوندد. اگر انسان ها به وسوسه اهریمنان دل و اندیشه بیازند و چنین نکنند، پس از مرگ دوباره زاده می شوند تا زمانی که با ایمان آوردن و ریاضت های شدید شامل خوردن یک وعده غذای غیر گوشتی در روز و پوشیدن یک دست جامه در سال، از چرخه‌ی مداوم زایش و مرگ خارج شود. در مانویت زندگی سراسر رنج شمرده می شود و تولد دوباره به معنای رنج مکرر است. "مانی" سالها تحت حمایت پادشاهان قدرتمند ساسانی بود، تا آنکه به توطئه‌ی درباریان به رهبری موید بزرگ "کرتیر" گرفتار و در زمان "شاه بهرام دوم" ۴ اعدام شد. پیروانش، گسترش آموزه‌های دینی او را قرن ها با قدرت تمام ادامه دادند.

مرسوم است که تاریخنگاران کهن، در بیان تاریخ اقوام باستانی، به ویژه اقوام ساکن در مرزبوم خاور، چندان به افکار و منش بومیان، آشتی ها و ناآشتی های آنان، خورد و خوراک و جامه‌شان، و گرفتاری ها و شادمانی های آنها نمی پردازند. هرچه در دست است شرح مبارزات بر سر تاج و تخت است. اما حوادث دردناکی در تاریخ ایران وجود دارد که صدای ضجه‌ی مردم دردمند را در لابه‌لای سطور کتاب های خشک تاریخی جاودانه ساخته است. جامعه‌ی ایرانی، در زمان پادشاهی "پیروز" ساسانی، فشارهای سختی را تاب آورد که تا آن زمان برای مردم مرفه ایران، ناآشنا و نا ملموس بود. مصیبت بزرگ آن دوره، هفت سال خشکسالی پی در

پی بود که امان مردم را برید. این فاجعه با بارش باران در محلی که امروز به مناسبت همان خاطره "کامفیروز" خوانده می شود، به پایان رسید. هر سال در "کامفیروز" اصفهان جشنی به یاد پایان آن مشقت برگزار می شود. اما گرفتاری ها به همین جا پایان نیافت. در آن زمان، قومی در مرزهای خاوری به قتل و غارت مشغول بود که "هیاطله" یا "هپتالیان" خوانده می شدند. این قوم که در کتاب های تاریخی بسیار زیبا رو توصیف شده اند، بیابانگرد و وحشی بودند و سالها، ایران و اروپا را به ستوه آورده بودند. قتل و غارتی که هیاطله به راه می انداختند همواره از سوی اروپاییان با یورش های مغولان در کشورهای شرقی مقایسه می شود. در زمان "پیروز"، "هیاطله"، شاه ساسانی را به همراه خانواده اش به اسارت



گرفتند. "پیروز" در ازای آزادی خود، مبالغ هنگفتی پول از کیسه‌ی دولت و مردم باج داد که فشار سنگینی بر گرده‌ی نحیف مردم دردمند محسوب می شد. فشار این دو حادثه بر بازماندگان قربانیان، چنان بود که منجر به شکل گیری نخستین نهضت جدی اشتراکی (کمونیستی) شد تا با داعیه‌ی تقسیم مساوی اموال، از فشارهای مالی بکاهد. رهبر آن "مزدک" بود که در زمان "قباد" برخاست. جنبش او به همان اندازه که اجتماعی- سیاسی تلقی می شود، رنگ و بوی مذهبی نیز دارد. او اصلاحاتی در اصول دینی زرتشتی ایجاد کرده بود که موبدان متعصب دربار به هیچ روی بر نمی تافتند. "مزدک"، اصل آمیختگی نور و تاریکی را باور داشت اما آن را نه عمدی و به خواست هرمزد، بلکه کاملاً تصادفی می دانست. مزدکیان برای بیان اندیشه‌ی خود مثال معروفی را به کار می بردند. فرض کنید شخصی بر زمین گلی و سستی ایستاده است. هرگاه او

تاریخچه‌ی منظومه ایران

حسن امین

به‌نظم درآوردن تاریخ ایران در زبان فارسی، سنتی کهن است. شاهنامه اثر عظیم حکیم ابوالقاسم فردوسی پس از بخش‌های اساطیری و پهلوانی، بخشی تاریخی دارد. پس از عصر مشروطیت، سیدمجتبی کیوان اصفهانی (۱۲۹۱-۱۳۲۰) نیز تاریخ ایران باستان را با عنوان **گاهنامه** و رحیم معینی کرمانشاهی تاریخ مفصل ایران را با عنوان **شاهکار** به نظم درآورده‌اند. صاحب این قلم نیز سال‌ها پیش دست به چنین کاری زد که ناتمام ماند. برای نمونه بخشی از آن در این‌جا ارائه می‌شود:

راه تجلّد به وطن باز شد
طالب مشروطه شد از پادشاه
خلع ید از حاکم جابر کند
برزند از عدل و عدالت رقم
شاه مظفر شسه قساجار بود
خاطر مشروطه طلب کرد شاد
قاعده و قانون ته جیل شد
بسستنه دم افعی و کژدم از او
خاطرش آسوده نبود یک زمان
نظم نو او را نه به دل خواه شد
هیچ به مشروطه ندادی امان
محکمه نه، مظلمه، بیدادگاه
مجلس و مشروطه در آن گیر کرد
یار شدش نیز در این کار بخت
خواست به روسیه پناه از تزار
پادشهی بی‌علم و بی‌سپاه
وقت سپهداری مردم رسید
بیهده بد قول و قرار بلان
توطئه‌یی کرد بریتانیا
آمد و شد رهبر آن انقلاب
باغ از این کشور ویران گرفت
بس سر سردار که بر دار شد
بیش‌تر از صدمه به آیین و دین
وان گه این مملکت آباد کرد
منجی این ملت و ملت‌ستیز
گشت به تبعید و بلا مبتلا
شاه شد و بود شهنشاه ما
ساخت از آن شاه جوان، اهرمن
دشمن آزادی و اکرام شمس
گشت به افساد و بلا رهنمون
در ششم بهمن یا التهاب
تا خفه گردید صدای همه
بی‌وطن‌اند از نه ز حزب من‌اند
بایدش از کشور ایران گریز
زخمش از این کارد به ستخوان رسید
سخت گرفت از شه خود انتقام

نهضت مشروطه چو آغاز شد
ملت ناراضی بی‌دستگاه
نظم نوی خواست که دایر کند
بر کند از ریشه درخت ستم
شاه که درویش و کم‌آزار بود
پایه‌ی مشروطه و مجلس نهاد
مجلس شورایی تشکیل شد
کاسته شد محنت مردم از او
بود ولی عهد ولی بدگمان
مرد مظفر، پسرش شاه شد
بست به توپ آخر آن پارلمان
محکمه‌یی ساخت چو در باغ شاه
مردم آزاده پسه زنجیر کرد
خلق بجوشید و خروشید سخت
کرد محمدعلی آن‌گه فرار
شد پسر کودک او پادشاه
نوبت مشروطه‌ی دوم رسید
لیک نشد فرصت کاری کلان
عاقبت از بخت بد بینسوا
سیدضیاء، رعدکنان با شتاب
نعمت آزادی از ایران گرفت
چون که رضاخان سر و سردار شد
خدمت او بود به ایران زمین
شاه رضا امنیت اینجساد کرد
بود رضاشاه ولی تسیخ تسیز
چون که به ملت نبش اعتنا
بعد رضاشاه، محمدرضا
مشتی آوده به رسم کهن
شاه دمکرات منش، خام شد
کرد مصدق ز سفسه سرنگون
بی‌مدد ملت کرد انقلاب
ساخت یکی حزب برای همه
گفت اگر مردم، مرد و زن‌اند
هر که نیوست به این رستخیز
ملت ماتم‌زده این‌ها شنید
عاقبت این ملت والامقام

بخواهد به جلو حرکتی بکند به ناچار یک پایش در گل فرومی‌رود. نور نیز در ازل از ظلمت جدا بود. چون اراده به پیش رفتن کرد، در ظلمت فرو رفت. "مزدک" همانطور که آمیختگی را تصادفی می‌دانست، جداسازی آن دو را هم به تصادف محول می‌کرد و هیچ توصیه مذهبی را برای اینکار جایز نمی‌دانست. البته پس از چنان فشار اقتصادی-اجتماعی‌ای چنین افکار بی‌مبالاتی کاملاً قابل توجیه است. موبدان، "قیاد" را به خاطر حمایت از مزدکیان از سلطنت خلع کردند. اما او سلطنت را بازپس گرفت. رویه‌ی او با در نظر گرفتن تجربه‌ی قبلی به کلی متفاوت بود. او "مزدکیان" را در ضیافتی، قتل عام کرد.

آنچه گذشت، گذری کوتاه بر باورهای کهن ایرانی درباره دو عنصر تمثیلی نور و ظلمت بود. باید توجه داشت که این باورها هیچ گاه به طور کامل از بین نرفتند بلکه با تغییر چهره و با رنگ و لعاب جدید در نسل‌های گوناگون در باورهای عامیانه دوام و رواج یافتند. آیین اسلام با تاکید فراوان، در جایجای قرآن کریم، دوبین‌نگری و اعتقاد به مجزا بودن منشا نور و تاریکی را نفی کرده و همه را آفریده‌ی خداوند می‌داند. قرآن برخلاف باور مانویان، انسان را مخلوق خدا می‌شمرد و زیاده روی مزدکیان را هم در اعتقاد به تصادفی بودن آمیختگی بدی‌ها در جهان مادی و عدم اعتقاد به معاد و قیامت را نمی‌پذیرد. به عقیده‌ی قرآن، خوبی و بدی، هردو، مخلوق خدای "خالق کل شیئی" است. این انتساب انسان به تاریکی و فعل بد است که زشت و ناپسند است نه خلق آنها توسط خالقی که هرچه را که لیاقت پیدایش داشته است، می‌آفریند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- یعنی هر چیزی را وقتی می‌فهمد که کار از کار گذشته است.
- ۲- یعنی زروان که دارای خدای ابدی است.
- ۳- زادروز: ۱۴ آوریل ۲۱۶ میلادی در "تیسفون" زمان درگذشت: ۲۷۶ میلادی در "جندی شاپور"
- ۴- پادشاهی از ۲۷۶ تا ۲۹۳ میلادی

منابع

- ۱- گرن. ویدن. **مانی و تعلیمات او**. ترجمه‌ی نزهت صفا.
- ۲- وامق. ایرج. **نوشته‌های مانی و مانویان**. ۱۳۷۸. حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۳- بویس. مری. **بررسی ادبیات مانوی**. ترجمه‌ی دکتر امید بهبهانی و ابوالحسن نهامی. ۱۳۸۴. بندهش
- ۴- اسماعیل پور. ابوالقاسم. **اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانی**. ۱۳۸۱. کاروان.
- ۵- اسماعیل پور. ابوالقاسم. **سرودهای روشنائی**. ۱۳۸۶. پژوهشگاه میراث فرهنگی